

# قدیسه پالتو پوش

«صباح الدین علی»

ترجمه

حسن اکبری بیرق

زینب عبدی گلزار

این اثر ترجمه‌ای است از:

Kürk Mantolu Madonna  
Sabahattin Ali



انتشارات فروزش

در جهانی که علوم پایه و تجربی در همه عرصه‌ها با تمام قدرت و سرعت به پیش می‌تازند و عرصه زندگی را برای انسان از یک سو گسترده‌تر و از سوی دیگر تنگ‌تر می‌کنند با کمی تأمل می‌توان دریافت که علوم انسانی در مفهوم کلی‌اش و ادبیات و زیرمجموعه‌هایش در مفهوم خاص خودش، راهگشای بشریت است تا بتواند علوم پایه و تجربی را در راستای انسانی‌اش به کار بیندازد. امروزه نگرانی‌هایی فکر اندیشمندان را به خود مشغول کرده است از جمله این که، آیا امکان حفظ این همه دستاورد وجود دارد؟ آیا این دستاوردها در راستای بهبود زندگی انسان حرکت می‌کنند؟ اگر دارندگان این دستاوردها لحظه‌ای از راستای عقلانیت دور شوند نتیجه‌اش چه خواهد شد؟ و ... اینجاست که ضرورت حضور علوم انسانی، خاصه ادبیات، اهمیت و اعتبار خود را نشان می‌دهد. ادبیات، عنصر و جزء حساس جامعه بشری است که کوچکترین ناهنجاری‌ها را در پیش چشم انسان مجسم می‌کند و آثر خطر را به صدا در می‌آورد و انسان را به هوشیاری و دقت فرا می‌خواند و از طرف دیگر موجب برانگیخته شدن احساس بشر نسبت به ممنوع و محیط زیست و جامعه‌اش می‌شود و گاهی آن-چنان دور اندیشانه حرکت می‌کند که آینده را هم در برابر چشمان خواننده مجسم می‌کند و هشدارهای لازم را می‌دهد. با توجه به این مسائل بر آنیم که ادبیات را بر مجموعه نشر خود بیفزاییم. انتشار



داستان «قدیسه پالتو پوش» اثر «صبح‌الدین علی» با برگردانی از «دکتر حسن اکبری بیرق» پژوهشگر، مترجم و استاد زبان و ادبیات فارسی و خانم «زینب عبدی گلزار» مترجم زبان فارسی در کشور ترکیه، طلیعه این حرکت می‌باشد. با امید به این که در آینده آثاری مهم و تأثیرگذار را در اختیار خوانندگان قرار دهیم.

یونس وطنخواه

از تمام کسانی که تا به حال با آنها آشنا شده‌ام، شاید تنها یکی، بیشترین تأثیر را بر من گذاشته است. با وجود گذشت چندین ماه، هنوز هم از آن تأثیر‌رهایی نیافته‌ام. همیشه وقتی با خودم خلوت می‌کنم، چهره صمیمی، درویش مسلک و همچنین نگاه‌های متبسم رائف افندی، جلوی چشمانم ظاهر می‌شود. رائف، نه تنها شخصیت فوق‌العاده‌ای نداشت، بلکه برعکس، حتی فردی کاملاً عادی و عاری از هرگونه ویژگی چشمگیری بود.

یکی از صدها انسانی که هر روز می‌بینیم، ولی بدون توجه خاصی از کنارشان رد می‌شویم. بی‌تردید هیچ مسئله خاصی در نهان و آشکار زندگی او نبود که کنجکاوی انسان را برانگیزد. هنگام رویارویی با چنین افرادی، بارها از خود می‌پرسیم: دلیل زندگی این انسان‌ها چیست؟ از زندگی چه حظی می‌برند؟ این افراد بر پایه کدام حکمت و کدام منطق، روی این کره خاکی راه می‌روند و نفس می‌کشند؟

این قبیل سؤالات، از آنجا ناشی می‌شود که ما تنها به ظاهر آن انسان‌ها توجه می‌کنیم و از این نکته غافلیم که آنان نیز سری دارند و در آن سر،